

وزیر آقای عظیمی سرینلی

( ۵۶ ) در نازنین چفسر خویرو است (نسه) هر (نسا) شایخو مور بهتری نکو استی

و گرنه در فک های استی در اصل هستی هرگز نباشند شاید که بطرف اوین صرفی  
تکلیف از رویه و لایزال شود چنانچه تا آنکه از نازنین (نسه) (نسه) (نسه)  
نشوند. زیرا که لفظ هست فعل بودم (ردان دارد که هست است) هستی است  
مستقیم میباشد. اما لفظ است فعل نبوده علامه ربطی در آن است. اما  
نسخه (است) از لفظ است بوده شود. علامه ربطی در آن است. اما  
بر لفظ (است) از لفظ است بوده شود. علامه ربطی در آن است. اما

# مبانی فلسفه تاریخی

( حصه ۱ )

مسئله بوجودیك فردینكه مملكت و وطن را از آن همه لاقیدی (هائجات داده  
زورق بادبان شكسته ملت را از کرد اب محو و انتراس برون بكشد این شخص  
هر کس میبود رافع احتیاج ملت بوده قاید و پیشوای قوم دانسته میشود پس با این  
افتخار را که کمائی کرده؛ همانا اعالیجنزات نادر شاه غازی شهید اغفر الله له  
دوم: اگر مقایسه در بین حوادث فردی و اجتماعی نموده شود مبرهن میگردد  
که حوادث اجتماعی گرچه عبارت از اجتماع احوال و حوادث انفرادی است  
اما بعد از آنکه از حالت فردیت بر آید در رنگ اجتماعیت را میگیرد طبیعت جدیدی  
هم کسب میکند زیرا در حوادث اجتماعی اعمال و کار نامه های افراد  
با هم مجروح شده عمل و عکس العملی که از يك فرد بدیگری تولید میشود بعضی  
از اعمال را تشدید و برخی را تعدیل کرده يك وضعیت ثانی به میدان  
برمی آرد و ازین جهت است که در کاریم عالم اجتماعی فرانسه وقتی روح اجتماع  
را تحلیل میکنند باین نتیجه میرسند که: هم چنان که دو گناز مولد الحموضه  
و مولد الماء را با هم مزج کنند از اختلاط آن ها آب بوجود می آید که بکلی  
مخالف آن دو ماده مرکبه است همانطور امتزاج روحیات افراد روح  
جامعه را بوجود می آرد زیرا این هم تلازماتی که تجربه نشده بود یقین کرده  
نمیشد و البته عندالتجربه بصحت این نظریه هم اعتراف کرده خواهد شد این  
بود اصول اخذ وثیقه از احصائییه و انتقاد اتیکه از طرف علم اجتماع بخودش  
و معا وین مذکور که عبارت ازده ترمینیزم و غیره باشد وارد میشود بهر حال  
تصور میکنیم برای فهمیدن افکار متضادیکه درین زمینه ایراد میشود همین  
مبحث مختصر مابتواند کفایت کند.

قسمت هشتم

اهمیت شرح احوال: مناقب و داستان در تاریخ است. برای این شبیه یکی از وثایق و منابع یک مورخ در تحریر نقد تاریخ بدان توسل مینماید. تواریخ تراجم احوال سیرا، مناقب و داستانها نیست که زیاد و ارفقیله نوشته شده هر کدام آن کم یا بیش دارای یکدسته حقایق در امر ضاع و اطوار ملل، افراد جماعات، فایده‌ها ... میباشد و البته همچنانکه در حقیقت از بین عنایات اساطیر مبالغات و هزارها نوع عوارض که خاصه فرایح نویسنده گمان عصور ماضیه است (و اما آن را در قسمت عنعنیه یا مفصل نوشتیم) طبع و دشواری مییابد بهمان اندازه ترجمه کلمات و لغات از یک زبان به زبان دیگر و از یک عصر به عصر مابعد مشکلاتی را در جلو نویسنده تولید میکند و چون این زمینه در پیش گناه مورخین جدید دارای اهمیت بسزایی است لهذا ما هم برای اینکه در سلسله مباحث خود قشیه را از هر جنبه زیر مطالعه و تدقیق در آورده باشیم در این قسمت به آن تماس میکنیم در چه اختلافات ذهنی ملل اختلافاتی که در بین ذهنیت های مختلفه ملل وجود دارد یکی از مهمترین علل وجود آوردن مسائل متنازع فیه در تاریخ میباشد و این امر سبب میشود تا سچا ئف ادوار ماضی در نزد معاصرین و عصور مابعد باهم چنان لاینحل بماند و باین سلسله افکار متضاد و متبا ینیکه موجود عدم اعتماد و وثاقت تاریخ است باشد چه بسا میشود که از یک لغت یک شخص یک مفهوم و شخص دیگری معنی علیجده بر می آرد و این اختلاف افکار و عقائد در فرقه حس تردد و احیاناً تکذیب و بی اعتمادی را در مطالع تولید مینماید.

این اختلافات را میتوان بطور عموم به دو مبدا ارجاع کرد: فرق در بین ذهنیت های ملل مختلف و تفاوت بین کلمات، جملات و بهمرفته زبان آنها چه طوری که مفاهیم اشیا بر طبق قانون اقامه و تداعی (بحشی است پسیکولوژی) که بواسطه عدم ارتباط آن با موضوع روی دست از تفصیلات آن منصرف شد تنها به بردن نام آن قناعت شد) در نزد افراد اختلاف پیدا میکند همچنان ملل مختلفه هم مطابق استعداد فکری خودشان از هر چیز معانی و مفاهیمی بیرون

می آرند که شباهتی با تلفیقات همان اشیا در نزد يك ملت ديگر ندارد چه کلمات و حوادث معادل و واحد وقتی با ذهنیت دو ملت زود برو میشود یکی آن از آن کلمات و حوادث يك معنی و دومی معنی ديگري ميگيرد (۱) زیرا وقتی باحوال ملل قديمه که تمدن آنها چندان مشابه به تمدن ما نبوده است مراجعه میکنيم احساس ميشود مايم که تر جمعه زبان آن ها بهيچ وجه حقائق موجوده آن وقت را در ذهن ما تصوير نميکنند اين نکته در هند وستان کاملاً ظاهر و مدلل ميشود زیرا بواسطه اختلاف و نپیدا لایکه در افکار آن ها موجود است يك حالت مستقری در کلمات آن ها پیدا نشده و شباهتی میان طرز اذرا کلمات و تصورات ما و آن ها موجود نیست همین نظر به است که مساعی يك عده زیادی در ترجمه کتاب (ویدا) بهیچ رفته خیلی سخت است اگر با فیکار کسانی فرورويم که باها زندگی کانی دارند می بینیم که در عمر و در جنسیت و اصول تربیت با ما متباین اند و روح آن ها با روح ما متفاوت است و البته درین صورت دست یافتن با ذرا کلمات يك عصر دور دستی که همه چیز آن ها با ما تفاوت داشته است دشوارتر خواهد بود (۲) وقتی احمد فتحی ز غلول پاشا نویسنده فاضل و متعمق مصر ترجمه کتاب نوامیس روحیه ملل را (که من هم بر حسب لزوم و اهمیت مذکور این جمله را از آنجا نقل کردم) می رساند بحاشیه فرود رفته میشود و چون حاشیه معزی الیه نظریات همین مبحث روی دست بوده موضوع را وضاحت میداد عیناً نقل کردید لفظ مهمان که در فرانسه Hol و در عربی به آن ضیف میگویند و بر حسب ظاهر هر دو دارای يك معنی است معذالك مفهوم این دو لفظ بر طبق اخلاق و عادات و روحیات دو ملت مختلف است یعنی فرانسوی از شنیدن کلمه Hol مفهومى در ذهنش هر تسم روح میشود که بسکلی مغایر مفهومى است که از شنیدن کلمه ضیف در مغز يك نفر کرده این آن در تصویر میشود و همچنین کلمه ضیف از لحاظ يك نفر عربی که در زمان این جاهلیت (قبل از نابیدن نور مقدس اسلام) در صحرای حجاز و بسکنفر عربی که در قرن چهاردهم مسلمان و متمدن شده در بغداد زندگی میکرده است خیلی حال

(۱) صفحه ۱۴۶ کتاب فلسفه تاریخ موافق دکتور کوستا و لو بون

(۲) صفحه ۱۰۳ کتاب نوامیس روحیه ملل موافق مؤلف مذکور. ر: الله به عقلته

تفاوت دارد و از همین لحاظ است که میگویند شعر را نمی‌توان ترجمه کرد چه ترجمه آن از یک زبان بزبان دیگر بلاغت و فصاحت خود را از دست میدهد، برای اینکه معانی در هر ملت کیفیات مخصوصه دارد که در لسان دیگری نیست لهذا اختلافات جزئی که در معانی کلمات موجود میباشد غالباً قابل بیان یا نقل بملت دیگری نمیشود و قتی انسان نحو یک زبان را دقیق نموده و آن را با نحو یک زبان دیگر مقایسه میکند فرق فاحشی در بین منطق همان دو ملت پیدا میکند چه در کمال حساسیت اعتبارات طرز ادراک و فهم معانی ملل بر حسب شرائط زندگی و محیط جغرافیائی و اجتماعی آنها دائماً و در هر جا یکسان نیست مثلاً اگر انسان از مباحث عمیق و فلسفی که برای عقول و ادراک عامه چندان سهل الفهم نیست فرو تر آمده همین بحث را در گذارشات روزانه و تعارفات معمولی که بین بکنفر و آشنایان متعدد او امکان دارد در یک روز چندین مرتبه اتفاق افتد ببالد به صحت این ادعا بخوبی پی میبرد چه وقتی به السنه مختلفه رجوع میکنیم می بینیم همین سوال ما را که عند الملاقات آشنایان میکنیم: چطورید؟ یا چه حال دارید؟ فرانسویها میگویند چه طور میروید؟ و انگلیسها بعبارة اینکه چطور کار میکنند ادا میکنند حالا به بینید اگر انسان فرضاً کدام مکتوب فرانسوی را گرفته ترجمه کند و با واسطه افهام و تفهیم کلمات بین یک نفر افغان و یک نفر فرانسوی باشد و حیثاً یا بنده کلمات بوده سعی کند هر چیز را تحت اللفظ ترجمه نمایند در همان وقت که شخص فرانسوی از احوال افغان چویا میشود ترجمان طرز را مرفتمن را با و جواب میگوید و با یک انگلیس از اصول کار کردن صحبت کند (۱) بهر حال اینها و امثال اینها یک تعداد کلماتی میباشد که هر فرد نمیتواند از ترجمه آنها روح مطلب را افاده کرده بتواند و ازین جهت اخذ مطلب از لغات و اصطلاحاتی که در آثار یک زبان وجود دارد چندان کار سهل و آسانی نیست و بطوریکه در آئیه مفصل تر خواهیم نوشت و قبلاً هم به آن اشاره نموده ایم تاریخ های امروزه بر خلاف توارینخ قبل صحنه تفننات و تجارب قلمی محررین نبوده کار علم و از وظیفه علماء و فضلائی میباشد که

بمعلوم معاونه تاریخ دارانی يك رشته معلومات عمیق باشند. خوب ایات دارم  
 هشت سال قبل وقتی که در یکی از جزایر داخلین ماجر بودم در این حسب وظیفه  
 کم و بیش زبانه مطالبه اعطای معانی خارجیه میبرد. در ختم این ادو انفر  
 از فضیله ای تورک (که وزیر وزاده صاحبان فواد نافتدی پسر و قیسور اناریخ  
 ادبیات در دارالفنون ترکیه و ایو سلف ضیابک مدرس تاریخ حقوق در دارالفنون  
 این کور) يك مبارزه عمیق قلمی و افع و بصورت تحریر مقالات بحث ایشان  
 در صفحه جرائد انعکاسی نموده مخصوصاً بالای کلمه (ناموس) زبانه تراصرار  
 داشتند و چون تحلیل معنی و مشتاه کلمه موصوف با مقاله روی دست ما قایل  
 قالیف امت ایند انجمنی از مباحث ایشان را در بین جا خلاصه و ترجمه کنیم!  
 مدرس تاریخ حقوق ضیابک مینویست: «تجدیمتر این کلمه که معنی قانون را افهم  
 میکند همانا کلمه ایست که بنامها آن را «نوموس» و عرب «ناموس»  
 میکنند و این کلمه مشتق از کلمه نوموس تورکی برد که بنامها عیناً او عربها  
 بصورت تحریر گرفتند و این شخص با این لغت و تعبیر آن به دیوان لغات التورک  
 و جها کشای جریتمی استناد میکند اما مدرس تاریخ ادبیات میگفت  
 این کلمه اصلاً یونانی است که برحاطه ما تمیخه نیز م (۲) به زبان تورکی  
 رسیده و تورک آن را برطبق حنجزه خودشان به نوم Nom تبدیل کردند و عربها  
 آن را اخذ کرده ناموس نوشتند و اخیراً به بودیست هاهم وارد شده و آن هاب کتب  
 مذهبی خودها این نام را گذاشتند نویسنده مذکور برای اقتناع طرف مقابل  
 و مصداق قول خود به دوازده اثر مهم و معروف مستشرقین استکاء میتمود (۲)  
 البته از تفصیلات فوق و اینکه کلمه ناموس (که اکنون در عربی مفهوم فوق را  
 کاملاً دربر ندارد) در السنه مختلف و ملل متعدد چگونه تغییر بنیه و معنی

(۱) ما نتیجه ایزم: يك طریقه فلسفی است که موسس آن (مانی) حکیم معروف ایرانی  
 میباشد. مرسه این طریقه بنای ملک خود را بیک نوع اقتطایه بیسویت وزیر دقتی گذاشته  
 با آباء کنیسایه مخصوصاً سنت او کوستن مجادلات فکری عیبتی نموده است روی هم رفته  
 خود مانی و طرفداران او را مورخین فلسفه منسوب به مدرسه فلسفی عرفانیه میدانند صفحه  
 ۱۷۶ تاریخ فلسفه مولفه آبه دانت.

(۲) صفحه ۱۷ شماره ۷۶ سال اول مجله جرات چاپخانه انقلاب سال ۱۳۲۲

داد میتوان کرد که کلمات وقتی از یک ملت به ملت دیگری وارد میشود گذشته  
 آن اینکه نمی توان مفهوم اولیه خود را که احاطه می کند از جنبه الفاظ  
 و حروف چگونه تغییراتی در آن وارد میشود در این تصور فرمود که این خاصه  
 تنها مربوط به قرون دور از عصر یعنی قرون اولی بوده قرون مابعد که کم کم  
 مشعل معارف در آن درخشیده تر شد و بواسطه رفت و آمد اعالی از یک مقام بمقام  
 دیگر و اختلاط و امتزاج زیاده تر انسان ها با هم از این تقیصه اعاری امت خیر  
 اگر چه با اعتبار فرقی ستایع و تجاروت ملل روز بروز بهم دیگر احتیاجی پیدا  
 کرده اختلاط و امتزاج شان زیاده تر میشود اما این عوامل آنقدر قیر و منند نیست  
 که بتواند اختلاف ذهنیت را از ملل ضل نماید (۲) خوب است برای اینکه  
 درین زمینه انبانی داشته باشیم مفهوم یک لغت معروف و متحد اولی را از بدایت  
 قرون وسطی گرفته الی قرون اخیر در اذهان و انواق ملل جستجو میکنیم مثلا  
 لغت کولمور (۲) که انگلیس ها آنرا کلمچر میگویند لغتی است که هر روز  
 در تمام دنیا مورد استعمال داشته در موارد مهمی علمی از آن معنی میگیرند  
 بعد از آنکه مدینت یونان از بین رفت و بجای آن ملت متخیل و متدکس  
 ببق اقوام دیگری برافراشته شد احتیاجی در ایجاد یک مدنیتمی که بتواند  
 در اذهان بشر تخم زافت و شفقت را زرع کرده یک نهال برومند اخلاقی بار آرد  
 احساس گردید زیرا طبیعی بود که باید به عراض آن مدنیتم بدین صورت  
 عکس العمل تمدنی که پایه آن بروی اخلاق استوار باشد روی کار آید ولی  
 مع الاسف حرص جهان گیری جانیشتان مدنیتم پروران یونان (رومیها) را طوری  
 واله و حیران گردانید که دیگر نتوانستند از قبضه شمشیر دست خود را بپاهند  
 این وضع دوام کرده نادوره انبیا (رسانس) درین دوره باز احتیاج تریبه  
 روح احساس شده برای اولین مرتبه شخصی بنام (به یکن) که در عالم علم

(۱) صفحه ۱۳۷ کتاب فلسفه تاریخ (۲) مده از اخذ اصطلاح و تعبیر آن در موارد معنویات این است  
 که میگفتند چنانکه زمین در اثر زراعت طرف استفاده قرار داده میشود بهمان اندازه باید  
 در زمین روح و ذهن هم محم معنوی کاشفت که در عالم علم

و فلسفه بد طولانی داشت کلمه کولتور را که بنا بر آن وقت خاص معنی زراعت از آن گرفته می شد بحرانت تعبیر و از حرانت معنی اخلاق و امریکافت این تعبیر یکه بیکن به کولتور قائل شده بود مدتی ادا مآمو جو دیت نمودند و سپس در افکار احتیاج شده بند بر یکسکه اهالی معنی به تدریس و پیشرفت یافت تمدن داشتند و برای این مفهوم لغوی می جستند تعبیر بیکن ممتاز از و به عوض آن گاهی کولتور را تحریرت و زمانی تمدن و بعضاً تنویر را نیز اخیراً تهدیب تعبیر کرده و هنوز یکی ازین تعبیرات اربعه در اندکان عامه رسوخ پیدا انکرده بود که عالمی بنام (نور کو) در صحنه علم ادبیات اروپا بر ما گردیده تمام همین مفاهیم مشتت و پراکنده را در یک جا جمع و یک لغت جامع تری بر آن پیدا کرد: مدینیت Ciuliraton و این لغت تمام مقابل لغت وحشت بوده است؛ هنوز این کلمه کسه نور کو در مقابل لغت کولتور پیدا کرده بود در لهان زنده اروپا جا گیر نشده بود که اوبیات کلاسیزم و اردمان گردیده طرفداران جدی و متبحری کسب کرد؛ اینک بعد ازین مابث العمان هم محتاج به تعبیری بود که تحول وارده ذهنیت آنها اثر جماعتی کند؛ پس متوسل به اشتقاق لغت شده با کلمه کولتور بر خوردند و اول این کلمه را (اوفلکرونک) یعنی تنور ذهنی و بعد از آن (بیلدرونک) یعنی حرث ذهنی گفتند و بعد از مدتی که گوئته همان شاعر نامدار جرمنی در شاخسار ادبیات جرمن شروع به پروبال زدن کرد تعبیرات قبل را قبول ننموده کلمه (کایسکولتور) را که معنی آن حرث روح است قبول کرده خواست در ادبیات جرمنی رواج بدهد؛ غیر از تغییراتی که جرمنیهادر بنیه لفظی و معنوی کولتور وارد کردند و هر کدام از آن معنی علیحده می گرفتند که طریقه بزرگ ادبی آن مملکت که در آن وقت در تحت عنوان ایده آلیزم بدیعی و ایده آلیزم اخلاقی بادی شد در تعبیر آن کاملاً به دو قطب مخالفی حرکت می کردند مثلاً دسته اول یعنی ثو مانیت ها و شعرا که رول ایده آلیزم بدیعی را بشانه داشتند می گفتند؛ صنعت علم ادبیات ارا کین مهمه کولتور بوده علامه فارقه مذکور می باشند اما کلمات و فیخته که دو نفر از زبده ترین فلاسفه قرن ۱۸ جرمنی بلکه از اروپا بودند ادعای کردند که: کولتور نام مقابل حرث وجدان است لهذا دارای یک خصیصه بزرگ اخلاقی میباشد چه فیخته می گفت وظیفه

کواتور محتوی تمام وظائف اجتماعی و فردی است و در عالم محسوس و در حیات  
فاعل و منفعل ماهر چیز بیکه موجود است دارای يك اندازه قیمتی بوده کواتور  
ما را بوجود می آورد چه علم اخلاق و امثال آن از زمره معرفت‌هایی است که  
عناصر اصلی کواتور را تشکیل می‌دهند. (۱)

البته مطالعین محترم قضاوت می فرمایند که يك لغت کواتور که در زبان

لاتین معنی زراعت را دارد بطور مجاز و با استعاره اولاً از طرف بیکن فیلسوف

انگلیسی به حرث ترجمه و مفهوم اخلاق از آن گرفته شد و بعد از آن در

قرائت بالوان مختلفی تجلی کرده وارد المان شد و در المان در بدایت امر يك

تعداد تعبیراتی بر آن قابل شدند تا اینکه طرفداران طریقه‌های آئینیزم

بدیعی و ابده آئین اخلاقی در سر اخذ معنی از آن در بین خود ناماز شدند چون

چنین است آ با نمیتوان قناعت حاصل کرد که يك کلمه در نزد ملل

مختلف مفاهم مختلف و در نزد طرفداران و مدافین طریقه‌های متباین

( حتی در يك جامعه هم ) معانی رنگارنگی دارد که باید هر فرد مخصوصاً

مورخیکه تاریخ مینویسد و تاریخ او آینده حیات گذشته‌گان برای معاصرین

و آیندگان می شود در ترجمه و تعبیر لغات محتاط باشد تا این جا او ضاع

و اطوار لغات را در بین ملل مطالعه کردیم که هر ملت مطابق ذوق و قریحه خودها

در لغات معنای و مادتهاً تصرف میکنند ولی حالا اجازه میدهند تغییراتی را که

در ادوار تاریخ در مفاهم لغات رو میدهد از نظر خوانندگان عزیز بگذریم؟!!

#### علل تبدل

البته واضح است که هر قدر مدت از عمر يك ملت سپری میشود بهمان اندازه

برطبق مفهوم لزوم و وجود طبیعی که در کائنات وجود دارد ذهنیت و ذوق

ملت مذکور هم تغییر میکنند و این تغییر یکی از نوامیس قدرتی است که هیچ جزء

اجزای مخلوقات از جلوسیر آن کنار شده نمی توانند و این يك مسئله واضح

و میرهن است که انسان از هر چیز بیشتر به قبول تجدیدات و تکاملات که قدرت

یا مقرر کرده حاضر و متواضع میباشد پس زبان و عناصر آن که عبارت از الفاظ

(۱) اقتباس از لغت‌ها و کتبیک‌های که از مطبوعات مختلفه خارجه جمع و تلخیص شده .



فلسفه بطولانی داشتن کلمه کوتاه را که با آن وقت خاص معنی از آن کلمات ... باشد چون مولود و امل و وحی بیشتر است لذا او نام با شعب دیگر حیوانات بشر به پیش میرود چه تاریخ نشان میدهد که مدت های مدیدی پشت سر هم توالی نموده یک ندر و لغات و کلمات السنه بطور اعوانی ادامه میجویدیت و دو معنی میباشوند و صرف چیزیکه در السنه تغیر میکند و میتواند مصداقی در تکامل السنه گردد تبدلی است که در معانی آن رو میدهد نه در شکل مذکور حاضر قبی السنه قدیمه را ترجمه میکنیم تصور میکنیم عدلول کلمات مذکور را در السنه حاضره دریافته استعمال مینمائیم در حالیکه چنین نیست مثلاً کلمات مذکور در همان تصور ازایه دارای مفاهیمی بوده رفته رفته مفاهیم مذکور مبدل شد و اکنون اثری از آن بجایست و اکثرأ به عوض لغات السنه مذکور لغاتی پیدا کرده میفرسیم که تراوش کرده ذهنیت امروزه است نه از آن وقت مثلاً طوری که در ذیل بصورت مفصل مطالعه خواهید فرمود وقتی بنا باشد کلمه عائله را از السنه قدیمه پیدا کرده بخوانیم آن را عائله ترجمه کنیم غلط است زیرا عائله در هر دوره از تاریخ تحول نموده مفهوم دیگری کسب کرده است که اکنون نمیتوان به عوض عائله آن وقت تعبیری از امروز پیدا کرد (۱) به پیشیند درین زمینه بطور مثال دولت را انتخاب کرده یعنی پیشین در مفاهیم لغات امروز صورتی چگونه آمده است این در لغات اشارت و عائله است.

این کلمه که اکثرین در نزد همه مقبوح است و حتی جمعیت کارگری بین المللی قیودانی جهت رفع آن وضع کرده است در قر و ن اولی در زمره امور عادی و احیاناً یکی از وسائل اقتصادی بوده چه ارسطو که یکی از معروف ترین و زبده ترین فلاسفه یونان بوده آوازه حکمت و تبحر او تمام دنیا را فرا گرفته فلاسفه او را استاد اعظم خطاب میکنند در یکی از آثار فلسفی خود که تحت عنوان سیاست نوشته بود اشارت را نتیجه حسن منفعت خواهی انسان دانسته مشروع تصور میکنند (۲) موضوع اشارت در تمام مدنیت یونان یکی از اعمال عادی بوده هیچ حس متافزونی به آن قابل نمیکردید و بعد از آنکه مدنیت یونان سقوط کرد و همان مشعلی که در یونان میدرخشید خاموش شده در ماورای بحیره سفیدپر تو

(۱) ضلعف مختلف کتاب دروس اجتماعیه (۲) صفحه ۱۰۱ تاریخ فلسفه مؤلفه آبه یارب

افکنند چه مظامی نبود که با سراسری بی چاره و اردنیگر دبدوچ تراژدی (۱) در آه های  
از آنها اثر نیت داده نمی شد و همچنان بود در قرون وسطی و دوره فودالیت (ملوک الطوائفی)  
حتی در ادوار بکه سخته اروپا جولانگاه سینور های متعدد و بی حسابی بود  
غیر از اسارت شخصی که از میان قرون اولی دانسته میشد بگونه اسارت  
دیگری هم که آنرا اسارت از ضیعه نام میکردند و نه باشد این اسارت طواری که  
از نام آن فهمیده میشود بالای زمین های مزرعی بود و مالکیت متغلیین را  
تا بعد می بر آنها افاده میکرد بهر صورت ما در این که نظریات ارسطو درباره اسارت  
چطور بود و روی می ها چرا اسرار اشکبجه میسر دند کاری نداریم صرف چیزی  
که ما را وارد بحث درین زمینه کرد این است که میخواستیم نشان بدهیم چطور  
یک تعبیر که در یک زمان دارای یک نوع اهمیت یا حیاتی مقبولی میباشد  
در زمان دیگر بدو قیج جلوه میکند چه امروز اگر اوضاع اسارت و پرده فروشی  
را در پیشگاه یک شخص لایعقلی عرضه داریم بد تلقی میکنند در حالیکه در آن وقت  
آن را مشروع میدانست روی هم رفته نباید ذهنیت امروز را که درین موضوع وجود  
دارد زائد از حد لزوم تقدیر کرد و نه ذهنیت آن وقت را تنقید زبرا هر عصر  
اقتضائی دارد و هر رژیم چه سیاسی چه اجتماعی در تحت شرایط معینی که مقتضیات حیات  
اجتماعی آن را ایجاب میکند روی گسار می آید و اشخاصیکه در آن محیط زندگی  
دارند از هر قریه و طبقه که باشند خواهی نخواهی محکوم همان اوضاع بوده شرایط  
و ایجابات آن را کردن می بهند و چون اوضاع آن وقت بر آن همین امر را  
ایجاب میکرد و ارسطو هم فردی از آن ملت بود لهذا هیچ کس را حق نخورد  
گیری بران اختلا بزرگ نیست.

مفهوم عائله در ادوار مختلف:

در بحث بالا مسئله اسارت را از نقطه نظر تاریخ دیده مدلول آنرا در دوره های  
مختلفه حیات بشر مطالعه کردیم. اینک درین قسمت از قدیم ترین ادوار تاریخ  
تا عصر حاضر عائله و مفهوم آنرا زیر مطالعه میگیریم:

اکثری از علمای انوکرا فیوا واجتماعیات متفق اند که در ادوار اولیه تاریخ  
همین مفهومی را که ما اکنون از عائله استخراج میکنیم کلمه Clan کلان

افاده میکرد که چه کلان به تعمیر آن وقت معنی عائله را داشت اما اگر انسان از بیکر لفظی آن منصرف شده جنبه مادی مذکور را زیر مطالعه بگیرد می بیند که کلان ماهیماً اختلاف بسیاری با عائله امروزی دارد چه امروز ما وقتی کلمه عائله را بر زبان می آریم هم در ذهن خود ماوراء در مخیله کسی که این کلمه را از دهان ما می شنود زوجین اطفال صغیر بچه و در حقیقت جسم میکنند اما کلان يك كتملة زيادى از اهالی را در بر میگرفت این است که جهت توضیح مطلب وضعیت نفوسیه آن نزدیکی از مقالات دور کایم عالم اجتماعی فرانسه ترجمه و تلخیص کرده میشود: کلان عبارت از يك جمعیت افراد است که یکی دیگری را از اقارب خود دانسته خود را منسوب به تو Totim و احدی می شمارند و اینکه تو تم چیست؟ یکی از اصناف نباتات یا حیوانات است که تمام افراد کلان تصور میکردند از آن حیوان نبات زائیده شده اند و یا بعبارة دیگر خیال میکردند اجداد ایشان را خدای تعالی از سینه آن حیوان باریده نبات بیرون آورده است از این جهت منبع مذکور را يك منبع مشترك و واحدی برای خودشان میدانستند و اگر فرضاً تو تم ایشان کرک میبود تمام افراد منسوب به همان کلان گمان میکردند از نسل آن میباشند و اگر حیواناً تو تم کدام درخت خرما می بود خیال میکردند ایشان همه مولود همان درخت خرما اند و بهمرفته صفت متمیزه کلان را تو تم تشکیل میداد (۱) این اوضاع در تاریخ های قبل از اسلام یعنی در ادوار جاهلیت در عربستان بکثرت دیده میشد و اکثری از قبائل عرب در آن وقت بعضی از عناصر طبیعی را تو تم خود می شمردند و این مسئله از اسمای قبائل مذکور بخوبی مبرهن میگردد مثل: قبيلة بنی اسد و قبيلة بنی نمر و قبيلة بنی کلب و قبيلة بنی دئل و امثال آن این اوضاع اکنون هم در اهلیای بومی آسترالیوسرخ یوستان امریکای شمالی جاریست و اگرچه در اقوام متمدن افریقا فعلاً این وضعیت وجود ندارد اما وقتی علمای اجتماع و اقنوغرافیا اوضاع فعلی اهالی مذکور را با آثار باقیه قبل آن ها زیر مطالعه میگیرند همه متفق القول میگویند که این شکل عائله ناچندی قبل در افریقا وجود داشته است.

علماء بعد از آنکه تاربخ قديمه ملل را يسكان يكسان زير تدقيق در می آورند باين نتیجه ميرسند که اصول کلان و توتم يك حادثه عمومي اجتماعي است که تمام اقوام و ملل دنيا يك مدتی بان سلوک نموده اند. من استا بهت بله من آفیه کسان که عده افراد آن بصد ها بلکه هزار ها نفر ميرسيد مانند يك عائله امروزه در تحت يکنوع شرايط اقتصادي ، اجتماعي و ديني زیست نموده ناهل را با افراد داخل کلان خود حرام قطعی می شمردند زیرا میگفتند در صورتیکه تمام افراد کلان از یک منشاء باشند پس حسن احترام مانع ميشد در مقابل افراد ديگر خود باشتهای جنسی پيش آيند اين حسن باعث بوجود آوردن قانونی در بين آن ها گردیده بود که آن قانون موسوم به (آگرو گاميا Exogamie) بوده است. اين قانون که معنی آن (ناهل از خارج) میباشد هر فردی از افراد کلان را مکلف ميشمود تا با افراد ديگر کلان خود بجه حسن احترام و برادری باخواهري پيش آمده عنداللزوم همسر و غریبک حیات زنی را از کلان های ديگر به ناهل خود برگزیند (۱) از دواج در نزد انسان های ابتدائی در داخل کلان کينما حرام دانسته ميشد زير ازن و مرد ديکه در داخل یک کلان در تحت عنوان توتم واحد زندگی میکنند داراي مناسباتی شبيه به مناسبات خواهری و برادری عائله های عصر حاضر بوده است . فلسفه نوا سلسله ۴۹۸

اين شکل عائله ای که عده از صدها نفر بوده در تحت عنوان کلان و توتم واحدی ميزيستند رفته رفته کوچکتر شده بشکل عائله های امروزه درآمد (۲) گرچه شکل کلان از روی عدد مبدل بشکل عائله های امروزه شده اما باز هم از نقطه نظر حقوق داراي امتیازاتی بوده که نمیتوان آن را با عائله های معاصر طرف تطبیق قرار داد چه در ان عائله ها مفهوم قربیت به عائله غير از مفاهيمی بود که امروز ما از کلمه اقارب در فامیل ها میگیریم مثلاً ما امروز

(۱) ترجمه و تلخیص از مقاله (فره زهره) منطبعه مجله رسمی فسا کولت الهیات نور که .  
 (۲) ترجمه و تلخیص از مقاله هالم و فیلسوف اجتماعي تور که ضیعا کوك آلپ بیسکک منطبعه

دورند آگهی فامیل بنابر اقتضای غریزه حب ذات (۱) هیچ فرقی و تفاوتی در بین اولاد فکور و اناست فاضل نشده هر دو را با اسبین رشد بطور مساوی اهمیت داده اند و نریبه آن ها میگوئیم و ایشان هم با آنکه همان روز باطنه و علائق خود داد بکه طبعاً آن ها را با اولادین وصلی میکند در برابر بر پدر و مادر بطور تساوی اظهار اطاعت و انقیاد و احیاناً حسرت و صداقت مینمایند این وضع دوام میکند تا حسن بلوغ و بعد از آن هم با اینکه هر دو مالک مطلق نفس خود میشوند مع هذا در برابر والدین همچنان محتاط تر و محترمانه سلوک مینمایند گویا درین وقت بجز همان تقویات و مریات و حقوقی که شریعت در اسلام مقرر کرده و والدین بنیام تمام کرده و میراث قسائل شده و آنهم خصال از یک سلسله حکمت های بالغه خدایندی نیست دیگر از جنبه معنویات تفاوتی وجود ندارد و از این جا است که اولاد به هر سنی که برسند باز هم قومیت و نسبت والدین بالاخص والد خود را دارا میباشند ولی در عائله های قدیم چنین نبود چه اولاد فرقی قاحشی در بین اولاد ذکور و اناث وجود داشته اکثر اولاد اناث را در حکم یک مخلوق متوسطی بین انسان و کائنات سافله حساب میکردند دوم برخلاف این مسئله کسب امروز اولاد زیادتر از قومیت مادر قومیت پدر خود را حائز میباشد در آن وقت اولاد نهمه قوم پدر بزرگکه منسوب به قوم مادر می بود مثلاً اگر زنی را از قبیله بنی اسد بزوجیت مردی دو قبیله بنی کلب وارد میکردند اولاد آن ها به عوض اینکه بابت منسوب به قبیله بنی کلب میباشد بالعکس خود را از اعضای قبیله بنی اسد حساب کرده روابط او با قبیله مذکور بیشتر تر میباشد رسوم امروز وقتی بیک خانم را از فامیل او جدا کرده به زوجیت شخصی در میارند آن خانم از عائله قدیم خود مجزا شده در داخل عائله جدید از اعضای دایمی عائله دانسته میشود.

(۱) حب ذات غریزه ایست که انسان را وادار به تاهل نموده بنای عائله ها را میکند

# افغانستان در قرن نوزدهم

ولی طوری که روایت می کنند البته صحت و سقم آن خبر هم مر بوظیفه آنها است  
 این مسئله در نظر قدیم چنین نبود و هر فردی از طبقه اناث از روز ولادت تا زمان  
 موت منسوب بهمان فامیل اولیه خود بوده از آن جدا نمی شد چه در مصر قدیم  
 در آوان سلطنت فراغنه زوج بین خواهر و برادرزاده است چنانچه خانم  
 فرآغنه افتخار میکردند که هم خانم شاه یعنی ملکه مدروهم هم زاده خانم  
 بودند (۱) در همین سلسله تحولات و تبدلات که در اوضاع حقوقی اجتماعی نفوسی  
 عائله ها رو میداد دور های عجیب و غریبی رونما شده از قبیل حا کمیت امهات  
 (مادر شاهی) و حا کمیت ایهت (بدر شاهی) و غیره که تفصیل آن ها زیادتر  
 در اثار و وظیفه یک بحث فلسفه تا ریخ منوط به مباحث اجتماعی میباشد از این جهت  
 از تفصیل آن ها صرف نظر گردید.  
 نتیجه ؟  
 طوری که از مطامع اوراق بالا فهمیده میشود عائله تا وقتی از اوضاع بدویت که آن را  
 از اصول کلان کفیم بدو رفه معاصر رسید چندین مرحله را میمورد که از نقطه نظر  
 یک نفر مورخ دارای اهمیت بس زیادی است چه وقتی یک نفر مورخ تا ریخ مینویسد  
 و عادتاً در مقابل همین اصطلاح که ما آن را کلان نوشتم و اکثری از قاصد  
 نگاران آن را بقوم باعشیره ترجمه میکنند گیر کنند آن را عادتاً قوم خواهر  
 فرشت درحا لیکه این ترجمه نه از نقطه نظر قاصد نگار و یک نفر سیاح و غیره  
 بلکه از عینک یک نفر مورخ و مدقق حیات اجتماعی غلطی غیر قابل جبرانی است  
 که مرتکب میشود زیرا اگر چه کلان از روی عده نفوس و تعداد ذکور و اناث  
 هم سر که عادتاً زوجین گفته میشود منظره یک قوم باعشیره را دارد اما

(۱) ماخر ذ از کتاب تاریخ زنان مولفه جلال نوری.

# آریانا

اندازه نفرت و مخالفت ملت نسبت به شاه شجاع از این خوبتر معلوم میشود که سجع مهر اورا که این بیت بود:

سکه زد بر سیم وزر روشن تر از خورشید و ماه  
نور چشم در دزان شه شجاع الملک شاه

مردم کابل باین قسم تحریف کرده و در گوچه ها و مجالس می خواندند:

سکه زد بر سیم و طلا شه شجاع ار منی  
نور چشم لات و بر انس خاک پشای کمپتسی (۱)

و نیز سر هنری دیورند صاحب منصب انگلیس که درین وقت در کابل بود و ضعیف ملی شاه و رفتار سیاه استیلا کننده انگلیس را با الفاظ ذیل حکایت میکنند: (۲)

پادشاهی که آله دست دیگران بوده اداره امور مملکت چون بر هدایات انگلیسان و مخالفت احساسات افغانی بود مردم از آن تنفر داشتند (۳) سقیر برطانیه پادشاه حقیقی شمرده میشد (۴) و شاه بر چه برطانیه حکومت کرده و اقدامات خود را هر قدر خشن و ناگوار میبود پیش میبرد (۵) آذوقه و لوازم یک قشون به آن بزرگی از منابع یک مملکتی چنین فقیر تهیه میکردید (۶) موقعیت شاه شجاع بر تخت کابل فوق العاده منزلت و با پایدار و بی اساس و نامعین و مضطرب آمیز و مینویسند بدخواه دیگران بود و اگر چه مکه این خوبتر را به محبوبیت شاه در بین ملت افغان سبب ساختن و عقیده داشت و با اینکه بهتر بگوئیم میخواست و کوشش میکرد یقین داشته باشد که افغانها شاه مخلوع خود شان را به احساسات خیلی نیکی تلقی کرده و حتی می پرستیدند ولی با آنهم نمیتوانست جرئت کند که خود را کتاره نموده و به قوای هند برطانیوی امر مراجعت داده و شاه موصوف را بار عایای بر سر تنش کند او تنها بگذارد از روی حقیقت از همان روز اول که برطانیوی ها مملکت را اشغال نمودند حتی در موقعیکه امیر مفرور هنوز از سرحدات افغانستان خارج نشده بود نوحته ها و شورش ها در هر وادی و هر گو هساری بر علیه مهاجمین دیده میشد. بهر حال اولین نقطه که در آن عکس العمل ملی شروع شد قندهار بود که با دلیلی تحت تاثیر اجنبی قرار گرفته و رفتار خشن اشغال کنندگان و خلاف حیات افغانی بهر دین آن دیار شایر شد پس همی بغدید و سمران مملکی از قبیل دوست محمد خیسان اسحق زبانی منور الدین خان با منی زبانی محمد تقی خان و کول و موموسی خان گلزلانی بنای طغیان را گذاشتند.

(۱) یادداشت های شخصی شجاعی میر غلام محمد خان غبار - لات تلفظ عامیانه ( آورد )  
انگلیس و برانس تلفظ عامیانه بنام سر الکساندر برانس مامور سیاسی انگلیس مقیم کابل است که در عمومی گفته شد کمپنی هم مراد از کمپنی هند شرقی است که در اوائل انگلیس ها بنام آن در هند به استعمار شروع کردند.  
(۲) کتاب هنری دیورند موسوم به ( جنگ افغانستان صفحه ۵ - (۳) این نکته را شهاب علی در تاریخ سک و افغانها نیز تصدیق میکنند ( ۳۷۹ - ۲۸۲ ) (۴) کنگره ریویو ستمبر ۱۸۵۰ ع و کتاب تاریخ افغانها تالیف غریب صفحه ۳۰۰ - ۳۴۵ نیز این مطلب را تایید میکنند (۵) بزرگترین خط مکنشان عبارت از ناراضی ساختن شران ملی بود و عیا کر افغان به افسران انگلیس اطاعت نداشته هبند که موقعی می یافتند به مقاومت قیام میکردند (۶)

و در حدود درمت اینک جمع آوری بزرگ بعمل آمد که راه مواصلات کابل و فندهار را برای انگلیس ها تهدید مینمود و این آشوب مدت درازی دوام کرد تا اینکه قورخانه قوای ملی را به تمامی گذاشت و انگلیس ها کپتان اوترم را با قوای بزرگ اعزام داشتند.

مکنتان که این شورش را به زعم خود کامیابی قطعی بمقابل عکس العمل تصور میکردند و اینکه از آن فارغ شدواز طرف دیگر قضیه هرات و کلمی خاتمه یافت بفرمان افنادنا فرار داد تازه از شاه شجاع بگردد و غافل از اینکه هر قدم تازه که در راه سلب استقلال ملی افغانها بر میداشت او و پادشاه تحت حمایت او را بیک قدم بطرف فناوید نامی نزدیک تر بمساخت این قرارداد او متمم مؤید فرار داد فندهار بوده و قیام دائمی بیک نفر نماینده برطانیه را باصلاحیت مشوره دادن به شاه و امور مملکت و اینکه شاه بدون مشوره او با دول فرنگ روابط قائم کرده نمیتواند تاوید وهم توقف بکند همگر برطانیوی در کابل بهاور دائم با تادیبه مصرف آن از طرف افغانستان تا کسب میشود این قرارداد جدیدی که مکنتان آن را وسیله تقوؤ و رسوخ مزید انگلیس در افغانستان میدانست سبب شورش عمومی گردید و به تباهی او نقشه هایش منجر گشت پس از رفع غلبه فندهار شاه شجاع بشوره مکنتان در اثر شکوه مبجر لیبج نماینده سیاسی انگلیس در فندهار پسر خود فتح جنگ را از حکومت فندهار معزول و حغدیر جنگ برادرش را به عوض او مقرر کرد و هم بعد از سفر ستانی جلال آباد در کابل ملا عبدالشکور خان وزیر خود را که روح فرار داد های بین انگلیس و شاه شجاع را نسبت به عدم مداخله انگلیس در امور داخلی افغانستان محکم گرفته و به انگلیس ها موقع تجاوز از این فرار را نمیداد باصرار مکنتان معزول و محمد عثمان خان سدوزانی بن وفادار خان وزیر زمان شاه را که از دیر زمان با انگلیس روابط داشت بحدت وزیر مقرر کرد موهن لال که در تمام امور اشغال و اداره افغانستان حاضر و شریک و بیعت پیشکار بر نیس کار میکرد و نسبت به بر طرفی ملاشکور چنین مینگارد و البته ملاشکور شخص پیرمرد و بی کفایت بود اما به شاه و مملکت خود علاقه حسی قبی داشت او روح فسی را در داد انگلیس و شاه را فهمید و نسبیکند داشت انگلیس با امور داخلی مملکت مداخله کند و اگر کسی در امور داخلی انگلیس شکایت و مکنتان باور صبه میکردند میبرد و مشکل تراشی را بیشتر مساخت و بعدها جدی تر شده مردم را تحریک میکرد و میگفت زمانیکه عایل شاه از اودیانه بکابل برسد آنوقت کفار کشیده خواهد شد و همیشه شکایت میکرد که قرارداد او مراعات نمیشود و عساکر انگلیس از افغانستان خارج نمیشوند در آخر کسی را فهماند که در کوجهما از دست غلام محمد خان پویل زانی که برای اداره امور در چار بکزار مقرر بود فریاد کشد و بگوید که او تحت حمایت کفار میباشد و بنا بر آن کفار و دشمن هرت و شاه میباشد باین هم اکتفا نکرده آخر الامر به امامان مساجد امر کرد تا در خطبه روز جمعه نام شاه را حذف کنند و مقصد او این بود تا مردم با انگلیس دشمن شده و جنگ مذهبی شروع گردد و اگر انگلیس مداخله کند بدتر شود از طرف دیگر در مسئله غله که انگلیس برای عسکر خود تهیه مینمود او کوشش داشت تا نرخ بازار بلند فرود تا اسباب ازیت مردم غریب را فراهم نکند و قتی که باور جوع کردند امر نمود تا نرخ مستقل تجاوز نشود و دکان داران که مراعات امر را نمینمودند همه را امر توقیف داد و باین قسم غله فقط شد و صدای شکایت از عموم بلند گردید. (۱)

(۱) موهن لال : کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحه ۴۱۴ - ۴۲۱